

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم استاد وجوهی را فرمودند برای آشنایی و انسجام بحث خواندیم و وجه پنجمش، وجوب تصدق به مجهول المالک بود. و ایشان تمسک کردند به تدل علیه المطلقات المتقدمه که فعلا که مطلقاً ندیدیم ما. بل الروایات الخاصه الوارد فی موارد عدیده.

عرض کردیم درست است روایات متعدد داریم، موارد متعدد داریم و عرض کردیم اصلاً در عده‌ای از موارد در جایی که طرف مفقود است، حکم خاص دارد. مثلاً چهار سال صبر بکنی در میراث منقول. اینها موارد خاص دارد در لقطه داریم، لذا مرحوم شیخ طوسی ما دیروز علی خلاف القاعدة، شیخ انصاری، معذرت می‌خواهم. دیروز عبارت شیخ انصاری را در وجوب تصدق خواندیم. مکاسب را دیروز از عبارت ایشان خواندیم.

مثلاً مؤیدۀ باخبار اللقطه، خب باب لقطه غیر از مجهول المالک است. بله، بعد ایشان فرمودند لآنها و ان وردت فی المال مفقود صاحبه، الا انها تدل علی ثبوت التصدق بمجهول المالک بالاولوية القطعیه. بعد هم ...

وجه ششم، عرض کردیم این چون یک قسمتی را بعد عرض می‌کنیم، دیروز عبارت شیخ در نهاییه خوانده شد. چون امروز یک مقداری از عبارت مرحوم سید یزدی هم در حاشیه‌شان بر عروه، در اینجا می‌خوانیم، بقیه این بحث را از کتاب مرحوم سید یزدی می‌خوانیم.

الوجه السادس وجوب دفعه الی الحاكم؛ که این را بدهیم به حاکم هر قدر که ایشان صلاح دانست.

عرض کردم مسئله وجوب دفع به حاکم و دخالت حکومت این را خوب دقت کنید چون در مباحث فقهی خیلی تأثیرگذار است. وجوب دفع به حاکم یا رجوع به حاکم اصولاً در قانون در کل دنیا و در احکام دینی ما به طور کلی دو جور است: یک جور احکامی هستند که طبیعتاً به حاکم بر می‌گردد. اصولاً خودش ذاتاً به حاکم بر می‌گردد. از شوون حاکم است. قسم دوم احکامی هستند که طبیعتاً به حاکم بر نمی‌گردد. لکن اگر اختلافی پیش آمد، مشکلی پیش آمد، آنجا به حکومت بر می‌گردد به خاطر اینکه حکومت آن خلاف را از جامعه بر دارد. یعنی بعبارة اخری حاکم نمادی از جامعه است. اگر مشکل در حد فردی باشد، این به حاکم بر نمی‌گردد. نماز بخواند هر کاری کرد، اما اگر فرض کنید مثلاً روزه بگیرید شما رفتید ماه را دیدید روزه بگیرید ندیدید روزه نمی‌گیرد الی آخره... اما اگر یک مسئله رسید به حد اجتماعی، آنجا دیگر باید به حاکم، چون حاکم یعنی حکومت ناظر به آن هیئت اجتماعی است. مصلحتش آن هیئت اجتماعی است.

شما فرض کنید می خواهید روزه بگیرید نگاه می کنید هلال را دیدید روزه می گیرید نگاه کردید نمی گیرید. اما اگر آمدید فرض کنید مسائل مثلا اختلاف مالی، شما نوشتید پنجم ماه این مال را به شما می دهم. می روید پیش آقا می گوید نوشته شما پنجم ماه، می گوید نه من ماه را ندیدم تو ماه را دیدی من ماه را ندیدم، الان چهارم ماه است، چون می دانید گاهی سه روز اختلاف می شود دیگر، با همدیگر، این طبیعی است پیش می آید دیگر.

اصلا سر رجوع مسئله هلال فی نفسه در اسلام یک مسئله حکومتی نبوده است. چون بحث فقط روزه نبود، روزه خب می شود حکومتی نباشد هر کسی نگاه بکند. بحثی که پیش آمد مثلا اختلاف سر وقت، این می گفت آقا اول ماه است، او می گفت دوم ماه است. می گوید آقا وقتش شده پول من را بده من دیدم ماه را، او می گوید من ندیدم ماه را.

سر اینکه ذاک الی امام المسلمین، تدریجا این مسئله رفت روی این که دیگر مثلا به افق کار نداشته باشند، حاکم اگر گفت امروز اول ماه است، اول ماه بود در تمام آن محدوده. دقت بکنید، و این حکم بر اثر خصائص زمانی خودش پیدا شد. چون در مسئله هلال خیلی توجه نکردند آقایان که اصلا چه بوده. مثلا در کتاب تفسیر قرطبی دارد بین خراسان و مصر وحدت افق نیست. می دانید دیگر الان امروز که افق در مصر و خراسان و آن طرف زدند. چرا؟ چون نمی آمد حکومت فرض کنید مثلا بیاید یک وحدت افقی بین خراسان، فرض کنید حدود هشت ماه شاید وقت می خواست که از خراسان برود تا مصر. اصلا معقول نبود چنین چیزی بشود. اما اگر در بغداد بود، از بغداد ممکن است تا همدان، تا بصره، تا فرض کنید حدود موصل، اول ماه یکنواخت بود. آن محدوده زمانی، ما الان چون توسعه ارتباطات پیدا کردیم، محدوده زمانی ما خیلی بیشتر شده، اوضاعش عوض شده، دقت می فرمایید؟

آن سری که مسائل را خوب تشخیص بدهیم، مثلا مسئله هلال ذاتا حکومتی است یا عرضا حکومتی شده است؟ این یک بحث کلی است در تمام قوانین. مثلا الان نماز جمعه ذاتا حکومتی است. عرضا حکومتی نشده. این طور نبوده که فرد تنهایی نماز جمعه بخواند. اصلا نماز جمعه مظهر حکومت بوده است. اما نماز جماعت ذاتا حکومتی نیست. شما در خانه پنج نفر هستید جمع می شوید یکی برایتان نماز جماعت می خواند.

س: قاعده ای هم وجود دارد برای تشخیص؟

ج: برای چه آقا؟

س: حکومتی باشد یا غیر حکومتی

ج: هان آن بحث فقه است دیگر. پس فقه برای چه می خوانیم؟ برای همین مطلب

س: نه منظور این است که ذوقی است، برداشتی است

ج: نه دیگر دلیل می خواهد ذوقی که نمی شود فقه دیگر

بله، ببینید اما اگر در یک مسجدی اختلاف شد، حکومت می آید یک مسئولی برای مساجد قرار می دهد که اختلاف را بردارد. پس جماعت ذاتا حکومتی نیست. اما اگر در مسجدی اختلاف شد، حاکم دخالت می کند که آن اختلاف را بردارد، امام جماعت تعیین می کند. مثلاً طلاق، طلاق ذاتا حکومتی نیست. مرد زنش را طلاق می دهد. در باب خلع هم ظاهر فتاوی اصحاب این است. اما در باب خلع عده ای از اهل سنت دارد که ذاتا حکومتی است. لذا خلع را فقط حاکم باید اجرا بکند. الان شما می دانید در همین جمهوری اسلامی الان طلاق هم حکومتی شده است. شخص نمی تواند خودش طلاق بدهد، باید برود دادگاه و فلان و مقدمات و طرف را بیاورد و صحبت بکند و حق و حقوق زن و شوهر و همه اینها را ...

ببینید این یک مسئله کلی است یعنی یک مطلب اساسی است که یک عده از احکام ذاتا حکومتی هستند. یک عده از احکام ذاتا حکومتی نیستند. یک مشکل پیدا می شود به اختیار حاکم می گذارند. مثلاً در باب لقطه پیغمبر (ص) نفرمودند به حاکم مراجعه کنید، صدقه بدهید، تصدق به؛ فرمود عرفها سنه، یک سال آن را تعریف بکن، پیدا نکردی صدقه بده. یعنی چه؟ یعنی این مطلب

س: جامعه شناسان امروزی این حرف شما را تأیید نمی کنند؟

ج: چرا؟

س: چون خانواده را هم یک اجتماع کوچک می دانند که موثر است در اجتماع اصلی جامعه

ج: مال طلاق را می فرمایید؟

س: نه کلی

ج: این تعلیق مال کجا؟

س: همه مسائل خانواده

ج: نه حالا نماز مثلاً شما نماز می خوانید حکومتی است؟ نماز صبح در خانه تان بخوانید. حاکم باید بگوید؟

عرض کنم که این من نمی دانم جامعه شناسان روی مباحث اجتماعی بحث می کنند. اصلاً این بعضی مباحث اجتماعی نیست. ببینید شما در باب لقطه چه دارید؟ حکومتی است؟ نه، پیغمبر (ص) فرمود یک سال تعریفش بکن، پیدا نکردی صدقه بده. پس این حکومتی نیست. این حکومتی نبودن یعنی این. شاخ و دم که ندارد.

س: چون به مکلف واگذار کرده

ج: این حکومتی نیست.

مثلاً ما عرض کردیم زکات ذاتا حکومتی بوده؛ چون دارد خذ من اموالهم صدقه، دارد که خذ، این که آمد خذ من اموالهم صدقه می شود ذاتا حکومتی. لذا اگر روایات اهل بیت (ع) نبود در شیعه، ما در شیعه هم باید ذاتا حکومتی باشد. در شیعه این مشکل پیش آمد که به حکومتها اعتقاد نداشتند. زکات را ائمه (ع) از حالت حکومتی برگرداندند به حالت فردی. خود انسان زکات می دهد به فقیر. دقت بکنید.

الان ممکن است دردنیای اهل سنت به شما اعتراض بکنند که چرا خودتان زکات می دهید. زکات یک پدیده اجتماعی است.

پس این را من این قاعده کلی را یاد بگیرید که خیلی در فقه موثر است. و لذا اگر فرض کردیم مثلاً جایی شیعه موفق شد حکومت درست بکند، بگوییم زکات بر می گردد به اصل طبیعی خودش. آن اصل طبیعی زکات این بود که حکومتی باشد. ائمه علیهم السلام در شرایط معین، روشن شد؟ در شرایط معین فرمودندنه آقا این از حکومتی بشود فردی. عوضش کردند از حکومتی به فردی. حالا اگر آمد و حکومت دست شیعه شد، باز برگردد به حکومتی، به همان اصل اولی خودش. یا نه حتی اگر حکومت هم دست شیعه شد هنوز باز فردی است.

من ریشه های علمی آن بحث را دارم می گویم. این چیزهایی که نوشته شده در باب زکات و حاکم، آنها درست است یک مقدارش، اما ریشه های اساسی این است.

مثلاً لقطه، لقطه ذاتا فردی است. چون پیغمبر (ص) فرمود پیش من بیاور. کفارات، ذاتا فردی است. پیغمبر (ص) فرمودند کفاره را پیش من بیاور. اما زکات را فرمودند خود پیغمبر (ص) گرفتند. پس آن می شود ذاتا حکومتی، این ذاتا فردی. بله، گاهی اوقات همین که ذاتا فردی است مشکل درست می کند، آن وقت حاکم می تواند حکومتی بکند.

پس بنابراین این که در کتب اهل سنت آمده، در کتب اهل سنت هر دو من ندیدم در شیعه فعلا که ندیدم حالا مگر بعد پیدا بشود، چون استقراء نکردم. در کتب اهل سنت آمده که عمر ضوال و شترهای گمشده را در یک جای معین جمع می کرد. این یعنی شد حکومتی. با اینکه لقطه قطعا حکومتی نیست. این حتما مشکلی پیدا شد، آقا من یک شتر پیدا کردم چه کارش بکنم. این خب برایشان غذا دادن و نگهداری شتر مشکل بود. عمر گفت پس حلش این است. چون عرض کردم تاریخش را یک وقتی هم در اینجا عرض کردم، الان هم نمی دانم عملا، در حدود نزدیک مثلا چهل کیلومتری مدینه یک چیزی کمتر، منطقه ای بود که پست تر از جای دیگر بود، آب جمع می شد. اصطلاحا عرب الان به آن می گوید مستنعات. ما می گوئیم مرداب. حالت مرداب ماندی بود. اسم آن نقیع بود، مستنقع هم هست از همان ماده است. همان مستنعاتی که عرب می گویند. مرداب از همان ماده نقیع است. خودش نقیع به معنای خیس کردن است، تر کردن است. یا الان در زمان ما نقیع را عربها مرادف کلمه دم کرده به کار می برند. مثلا می خواهند بگویند دم کرده گل گاوزبان، نقیع وردت لسان الثور، الان نقیع را مرادف کلمه دم کرده که ما می گوئیم دم کرده، مرادف، یعنی آن گیاه را خیس بکنیم با آب. مستنقع هم از همین ماده است، ماده نقع است.

عرض کردم در لغت عرب در نسبت به متعارف به اصطلاح زمین، آن قسمت زمین که پست تر بود، زمین می گفتند. آن قسمت زمین که بالا بود که ما تپه می گوئیم بقیع می گفتند. یکی بقیع بود از بقعه بود، یکی نقیع بود از نقع یعنی خیس کردن؛ چون زمین خیس می ماند. بقیع که داخل مدینه بود، همین جایی که الان هست. هنوز هم که هست مرتفع است اگر دقت کرده باشید. هنوز هم که هنوز است مرتفع است. این را به این جهت بقیع می گفتند. آن یکی را هم به این جهت نقیع می گفتند. آنجا چون پایین تر بود،

س: لقطه بر دو قسم می کند. بعضی هزینه ندارد فردی، اگر هزینه داشته باشد این می شود حکومتی

ج: نه فرق نمی کند. هزینه داشته باشد بعد بر می دارد.

تابع نیت است. هزینه اش مشکل ندارد.

به هر حال حالا اجازه بدهید من مطلب را تمام بکنم. عمر آمد این شترهای گمشده را آورد در نقیع، چون نمی خواست خرج بکند. در کتب اهل سنت نوشتند علی بن ابی طالب (ع) هم همین کار را کرد. البته ظاهرا علی بن ابی طالب (ع) باید در کوفه باشد. چون حضرت حدود یک سال و خرده ای در مدینه بودند، بعد آمدند کوفه. در کتب اهل سنت نوشتند عمر و علی بن ابیطالب (ع) یک جایی را برای ضوال، ضوال از حیوان، حیوان های گم شده که خرجی هم به دولت نگذارد. اینها را آوردند در نقیع قرار دادند.

ببینید پس خود لقطه ذاتا حکومتی نیست. اما وقتی برای افراد مشکل درست کرد، عمر می برد آنجا، الانش هم در جامعه ما هست، یک مکان هایی هست برای گمشده ها، موتورهای گمشده، ماشین های گمشده،

س: در مدرسه ها هم این کار را می کنند

ج: در مدرسه ها، در حرم هم هست مکان گمشده. این امر طبیعی است یعنی یک امر خیلی عجیب و غریبی هم نیست. ذات قصه، ذات فردی بوده با مشکل روبرو شده کردنش حکومتی. و در روایت دارد در اهل سنت باز هم که در زمان عثمان باز از طرف دیگر مشکل دیگر درست کردند شترها زیاد شدند در همان نقیع. عثمان تشخیص داد که اینها را بفروشد بگذارد در بیت المال.

پس ببینید اینها تصرفات حاکمی است؛ یعنی تصرفات حکومتی است.

س: این کارها نهایت رجوع به استحباب که درست نمی کند استاد

ج: بنا بود که از فعل عمر رجوع به استحباب در بیاید؟

نه شما مثل اینکه از بحث من خارج شدید. من بحثم این است که آیا بحث تصدق ذاتا حکومتی است یا فردی است.

س: نه می خواهم بگویم اصلا این حکومتی یعنی عرض کنم خدمتان دلیل بر حکومتی بودن هم نمی شود.

ج: لا اله الا الله. من کاری به فعل آنها ندارم. بحث من سر این است...

س: نه می خواهم بگویم از این امر نه شما می توانید رجوع را بفهمید ولو حضرت علی (ع) هم تأیید کرده باشد. نه می توانید وجوب را

استفاده کنید، نه استحباب را

ج: آن بحث دیگری است. من الان دارم این بحث را می کنم. در باب لقطه خوب دقت بکنید، تصدق حکومتی نیست، فردی است. در

مجهول المالک هم تصدق یا تصرف دیگر حکومتی است یا فردی است؟ سوال این است. من کاری به عمر ندارم، کاری هم به اینکه امیر

المومنین (ع)

س: ایشان می فرماید که شما نتیجه می گیرید بعضی چیزها شخصی هستند ممکن است حکومتی بشوند. ایشان می خواهد بگوید که

حتی حکومتی نمی شوند. درست است شیخ....؟

ج: دقت بفرمایید آقا. بحث سر این است. در باب لقطه ما چون دلیل داریم عن رسول الله (ص) این کاملاً واضح است. طبیعت لقطه شخصی است، خود شخص صدقه می دهد، به حاکم رجوع نمی کند. و الا پیغمبر (ص) می فرمودند پیش من بیا. اما گاهی ممکن است یک مشکلاتی درست بشود که حکومت هم یک راهی برایش بگذارد. یک مرکز گمشده ای بگذارد، ممکن است این درست است. گمشده ای پیدا بشود، مشکلاتی پیدا بشود، دقت فرمودید؟

سوال من الان این است این که این

س: به خاطر نظام جامعه است می خواهم بگویم

سس: خب اسمش حکومتی است دیگر چه فرقی دارد حکومتی شد

س: نه حکومتی یعنی این که می خواهد مشروعیت هم درست بکند. الان استاد این را

ج: اجازه بفرمایید عزیز من، من درست نکردم، من هنوز چیزی نگفتم. بحثی که هست این است که آیا مجهول المالک خوب دقت کردید؟ ممکن است شما بیایید در مجهول المالک که مرحوم شیخ هم تمایزش به همین است. بگویید مجهول المالک چون لقطه نیست حتی تصدقش هم حکومتی است. چون دلیل صریحی در تصدق در مجهول المالک نداریم. مجموعه روایاتی است که به ائمه (ع) مراجعه کردند. در یک مطلب فرمودند اطلبه. در یک مطلب فرمودند اترکه علی حاله؛ در یک مطلب فرمودند يتصدق قليلا قليلا؛ آن که بخواهیم جامع بین اینها قرار بدهیم رجوع به امام است، رجوع به حاکم است. یعنی بیاییم بگوییم اصولاً خوب روشن شد چه می خواهم بگویم؟ اصولاً مجهول المالک طبیعتاً حکومتی است. به خلاف لقطه. لقطه طبیعتاً شخصی است چون پیغمبر (ص) فرمودند. معیارش هم پیغمبر (ص) است خب. در باب لقطه چون ما انحاء مختلف از ائمه (ع) داریم. مثلاً

س: این طبیعت را شما از کجا به دست می آورید؟

ج: کدام یکی آقا

س: همان مجهول المالک طبیعتاً

ج: چون نیامده در روایات

س: نه طبیعتاً می فرمایید حکومتی است

ج: چرا؟ چون احکامش مختلف است. پس جامع این است که به امام مراجعه بشود.

س: نه به عدول مومنین رجوع بشود.

ج: خب بعد فرق نمی کند حکومت عدول مومنین هم قبول بکنیم

س: نه اصلا حکومت لازم نیست که

ج: اگر بنا شد شخصی باشد به هیچ کسی، خودش بدهد صدقه. آقای خویی می گوید خودش بدهد صدقه، به حاکم چرا برگردد.

روشن شد؟ من این را چون آقای خویی این بحث را آوردند من نکته فنی بحث را گفتم که برایتان روشن بشود. اصل بحث این است.

طبیعتاً جمله ای از احکام شخصی هستند. اگر به نزاعی رسید، حکومتی می شود. جمله ای از احکام طبیعتاً حکومتی هستند. احتیاجی به نزاع ندارد. طبیعتش این است که حکومتی باشد.

س: بین ادله تعارضی نیست، جامعش رفتن پیش امام است.

ج: احسنت. لذا ایشان می گوید الوجه السادس وجوب دفعه الى الحاكم فانه ولي الغائب. حالا عرض می کنم بعد. و قد استقر به

المصنف؛ یعنی مرحوم شیخ انصاری. مرحوم شیخ انصاری به عنوان اینکه ایشان ولی غائب است و ولی من لا ولی له، پس برگردد به امام. این راه مرحوم شیخ.

راهی را که ما عرض کردیم خدمتان، چون ما وقتی روایات مجهول المالک را می بینیم احکام متفاوتی است. در یک جایی که همان

صاحب الفندق بود دیگر. در یک مورد فندق فرمود اترکه علی حاله. در یک مورد فرمود تصدق به قليلا قليلا؛ که ما اصلا قليلا قليلا هیچ جا نداریم. تصدق قليلا، فقط همین مورد است. در یک جا فرمود به اینکه اطلبه، اصلا طلب بکن، دنبال مالکش بگرد.

پس این اگر بخواهیم جامع بین این احکام مختلف پیدا بکنیم، در آن مورد مال بنی امیه گفت اخرج من جميع المالک ما اكتسبت به

ديوان؛ گفت حتی لباس هایش را هم دارد، همه چی. خب اینها یکنواخت نیستند. وقتی می بینیم یکنواخت نیستند پس این طور می فهمیم

آن که جامع بین این روایات مختلف است، یک کلمه است. رجوع به امام.

س: یعنی امام به عنوان حاکم اینجا

ج: حاکم

س: نه مفتی

ج: نه مفتی، امام به عنوان حاکم خوب دقت کنید. نه به عنوان اینکه من واگذار به او بکنم. فرض کنید شما کفاره را پیش یک مجتهد می‌برید. این را ما توضیح دادیم. کفاره‌تان را پیش یک مجتهد می‌برید. آیا این به عنوان ولایت از شما می‌گیرد یا وکالت می‌گیرد؟ اگر به عنوان ولایت گرفت، حالا اگر پیش آن تلف شد، شما یک گوسفندی بردید پیش آقا که آقا شما این کفاره من را بگیرید بکشید، می‌خواست فردا بکشد، تلف شد و رفت، دزد آمد و برد، شما آن شخص باید دو مرتبه بکشد فایده ندارد. چون ایشان ولی نبود در کفاره. اصلاً در کفاره ایشان ولایت نداشت. مگر با یک شرایط معین اعلام بکند کفاره‌ها را پیش من بیاورید. و قائل به ولایت فقیه هم با این عرضش بشویم. و الا طبیعت کفارات فردی هستند. اصلاً کفارات اجتماعی نیستند. نه اینکه اجتماعی به این معنا، خب به مردم باید بدهد به فقرا. مراد من از اجتماعی از شؤون حاکم نیست.

اگر رفتید دادید به حاکم به عنوان اینکه وکالتاً نیابتاً از شما سر ببرد، نه اینکه ولایتاً بگیرد. بحث مجهول المالک هم همین است. تارة شما می‌گویید مجهول المالک خوب این نکات فنی اش مهمتر از خود... مجهول المالک شأن شماست صدقه بدهید، شما صدقه بدهید. می‌توانیم بدهیم به حاکم هم نیابتاً از شما صدقه بدهد. خوب دقت کردید؟ نیابتاً از شما صدقه بدهد. این اگر چون آقای خویی می‌گوید وجوب تصدق، ایشان وجوب را شخصی گرفته، یعنی تصدق را شخصی گرفته است. در مجهول المالک مثل مسئله لقطه در کلام رسول الله (ص) آنجا هم شخصی است. مجهول المالک مثل لقطه تصدق می‌شود شخصی. شیخ انصاری که می‌گوید به حاکم مراجعه کن، اصلاً مجهول المالک را حکومتی و ولایتی گرفته، حکومتی فرض کرده است، نه اینکه مثل لقطه باشد. مثل زکات در زمان رسول الله (ص)، آن طوری. خذ من اموالهم صدقة.

آن وقت اگر شما دادید به حاکم به عنوان ولایت یک اثر دارد. به عنوان نیابت اثر دیگری دارد.

این مسائل خیلی دقیق است. خوب رویش فکر بکنید. این که آقای خویی اصرار دارد. آن وقت نکته آقای خویی غیر از حالا اینکه به قول ایشان مطلقات. نکته اش این است که وقتی مجهول المالک دست شما آمد، شما ولایت دارید، این را که شما از دست بخواهی بدهی به کس دیگر، دلیل می‌خواهد، ولو به حاکم. شما اگر به حاکم دادید ضامن هستید.

س: چون شخصی است

ج: چون شخصی است.

.....
خوب دقت کردید؟ چون این وظیفه شما بود که آن را صدقه بدهید. شارع اگر آمد گفت وظیفه حکومتی است، آن ولایتش است، داخل در ولایت او می شود، و او طبق ولایتش عمل می کند. یعنی به عبارت اخری مجموعه روایاتی که ما از اهل بیت (ع) داریم که ظواهر احکامش متفاوت است، حل آن تعارض به این است، همه را حمل بکنیم به اینکه رجوع به ائمه (ع) شده از باب ولایت، نه از باب بیان حکم کلی.

در یک جا فرمود اترکه علی حاله، در یک جا فرمود اطلبه، در یک جا فرمود يتصدق قليلا قليلا

س: خب یدش اگر شخصی باشد خب امانی است دیگر

ج: چه کسی گفت ید امانی است، ید ضامن است، علی الید، اینها در ذهنشان علی الید هم بوده آخر.

س: خب باشد افراط و تفریط نکند امانی است استاد

ج: افراط و تفریط بحث دیگری است.

س: امانی بودن از این ید خارج شد دیگر. عدوانا که این را بر نداشته

ج: ید امانی در صورتی که شارع اجازه بدهد. اگر فرض کنید چون ما بعد بحث می کنیم. اگر فرض کنید که وجوب تصدق باشد و فوری

هم باشد. ایشان فوراً تصدق نکرد گذاشت مثلاً دو هفته دیگر تصدق بکند.

س: افراط و تفریط

ج: نه آن وقت دیگر امانی نیست. اگر آمد که تصدق بدهد آن وقت می شود امانی.

س: نه صحبت آنجایی است که بدهد به حاکم به خاطر اینکه حاکم مثلاً امین تر از ایشان است.

ج: نه آن نه، بدهد به حاکم چون ولی امر است.

بحث حکومتی یعنی بدهد به حاکم چون ولی این است. این هم حق ندارد خودش صدقه بدهد. بر فرض هم بخواهد صدقه بدهد از

حاکم اجازه بگیرد صدقه بدهد.

س: خلاصه ید این را ما ید امانی می دانیم. شارع هم یدش را امانی می داند

ج: چرا ید امانی باشد؟

.....
علی الید اگر بگیرد مطلق است نه. عرض کنم مگر اینکه علی الید

س: علی الید خارج شده خودتان هم قبول دارید این را

ج: قبول داریم اما اینجا چون ید امانی مگر شارع همان مقداری که شارع اجازه بدهد.

اگر گفت فوراً به حاکم بده، فوراً به حاکم نداد ضامن است. آن مقداری که دلیل هست. بعد ایشان اجازه بفرماید.

این وجه ششم. پس نکته مطلب این شد یعنی آن که می خواهید شما اثبات بکنید، آیا از، البته خوب دقت بکنید. ما الان به حسب دلیل حتی روایت واحده هم نداریم که به حاکم بدهد. روایت واحده هم لفظی نداریم. شیعه رجوع به ائمه (ع) کردند. خوب دقت بکنید. عملاً رجوع کردند به امام (ع). یک جا فرمود اترکه، یک جا فرمود اطلبه. اما روایت لفظی دلیل لفظی آمده باشد که امام فرموده باشند شما وظیفه تان این است که به حاکم مراجعه کنید، نداریم. و لذا گفت فانه ولی الغائب، یعنی چه؟ یعنی قاعدتاً. چون صاحب این مال مجهول است، امرش روشن نیست، حسب قاعده.

بعد آقای خویی اشکال می کنند قد عرفت ان روایات المتقدمه ظاهرة فی ان من وضع یده علی مجهول المالک ابتدائاً وجب علیه التصدق به و اذا تصرف فيه تصرفاً، روشن شد؟ ولو بدفعه الی الحاکم ضمن؛ حتی اگر به حاکم هم بدهد ضامن است. مگر حاکم درست مصرف بکند، صدقه بدهد.

س: حاکم را شما چه معنا می کنید استاد؟

ج: همان که معنای خودش است.

و دعوی ان الحاکم

س: حاکم یعنی حاکم را عادل معنا می کنید؟

ج: قطعاً همین طور است.

بحث اینها را شما فرض نکنید، بحث حاکمی که شرایط

س: حاکم اگر مطلق باشد خودش دارد شارع مقدس خودش اذن بر هلاکتش را چه بسا می دهد

ج: اذن بر چه؟

س: اذن به هلاکش دیگر اگر حاکم ظالمی باشد، بگوییم شاید اصلا به کسی ندهد

ج: نه حاکم عادل باشد. شارع گفت به حاکم بدهد یا ندهد، بحث سر این است شما چرا جای دیگر می روید

س: حاکم را عادل معنا نکرده، آن را امام می گویند

ج: حالا امام، حالا هر چه می خواهید بگویید.

س: روایت را معنا می کنیم

ج: آن رجوع به امام به عنوان حاکم و به عنوان ولی امر است در اینجا نه به عنوان بیان فتوا

س: این روایت ناظر به عصر غیبت نیست، مال عصر ظهور است استاد

ج: ما روایتی که درش عصر غیبت باشد نداریم اصلا کلا. عصر غیبت در زمان خود امام (ع) همان روایت ولایت فقیه هم لازم نیست

که عصر غیبت باشد، در زمان امام صادق (ع)؛ یعنی روایت ولایت فقیه می گوید در جایی که امام معصوم (ع) نباشد، فقیه از طرف ایشان

ولایت دارد، ولو خراسان باشد مثلا. اصلا در روایات مراد غیبت زمانی نیست.

ولو به دفعه الی الحاکم ضمنه؛ پس نکته البته عرض کردم خوب روشن بشود. این که آقای خویی هم اشکال می کنند چون روایت

لفظی نداریم. آن چه که داریم اطلاقات است. اطلاقات حکومت، ولایت فقیه، ولایت است. و مخصوصا نسبت به فقیه اطلاقاتی که در

باب ولی فقیه هست، البته خود مرحوم آقای خویی مفصل ما چند بار توضیح دادیم، ایشان هیچ درجه ولایت را قبول ندارند. نه قضاوت نه

اداره جامعه.

چون عرض کردیم این که می گویند ولایت سه مرحله دارد: یکی فتوا، افتاء، یکی هم قضا، یکی هم مسئله اداره، درست نیست. افتاء این

که ولایت باشد یا نباشد، مبانی خاص اهل سنت، حالا جایش اینجا نیست، بحثش اینجا نیست. پیش ما افتاء جزو ولایت نیست. در شیعه

یعنی نه پیش بنده. ولایت دو نکته اساسی دارد: یکی مسئله قضاوت است که شاید شصت هفتاد درصد شیعه قائل هستند، اما مخالف هم

داریم از بزرگان مثل محقق قبول نمی کند. می گوید روایت ضعیف است، روایت عمر بن حنظله. مثل شیخ صدوق هم داریم که قبول

ندارند.

عده‌ای هم داریم که ولایت در باب قضاء را هم قبول ندارند که مشهور قبول دارند. چون مرحوم کلینی هم آورده روایتش را و شیخ هم قبول کرده شیخ طوسی. مشهور بین اصحاب ما ولایت قضاء را قبول کردند.

بخش دیگر ولایت اداره و اجرای جامعه است. اجرا در جامعه. این خیلی قائلش زیاد نیستند. کمتر هستند. حالا با حدود فرق خود ولایت و شؤونش. و عرض کردیم ظهور روشنش در جامعه شیعه از زمان صفویه است. این قبل از آن هم ما مثلاً سربداران داریم که شیعه هستند در سبزواری اطراف ادعای حکومت شیعه کردند، در نامه‌ای که به شهید اول نوشته، و خودش آشنا بوده با شهید اول در حله با ایشان آشنا بوده. در نامه‌ای به ایشان نوشته می‌گوید بیایید شما خراسان برای افتاء. ننوشته شما مثلاً ائمه (ع) فرمودند شما ولی هستید برای ولایت بیایید. تعبیر ولایت ندارد. اما بعد از ایشان صفویه دارند. آن نامه‌ای که شاه طهماسب صفوی، طهماسب اول که دومین پادشاه است بعد از، پسر شاه اسماعیل، آن مفصل فرمانی دارد و آیین نامه به قول ما دارد که چون ائمه (ع) فرمودند در زمان به اصطلاح غیبت باید امور به فقها برگردد همه امور مملکت را با شرح مفصلی در اختیار به قول خودشان محقق شیخ علی، مراد ایشان محقق شیخ علی، صاحب جامع المقاصد، محقق کرکی است.

ولو بدفعه الی الحاکم، و دعوی، پس این بحث ولایت را عرض کردم و بعد از اینکه صفویه و اینها شد، مهمترین دلیلشان هم همین روایت عمر بن حنظله بود. و مرحوم مجلسی هم در مرآة العقول دارد در ذیل روایت عمر بن حنظله بحث دارد. و از همان وقت هم عده‌ای از علما اصرار داشتند که از این روایت ولایت در نمی‌آید. ولایت فقیه از روایت در نمی‌آید. مشکل دارد، مشکل ثبوتی اثباتی دارد که جایش اینجا نیست. ما توضیحاتش را چند بار عرض کردیم.

پس یک نکته‌ای که آقای خویی این را قبول نمی‌کند، چون یک درجه هیچ درجه ولایت را نه قضا و نه اداره، اداره جامعه را ایشان قبول ندارند. خب طبعا ما نحن فیه جزو اداره جامعه است دیگر. اموال مجهول المالک را اداره کردن جزو شؤون امور مالی جامعه است، اداره مالی جامعه.

و دعوی ان الحاکم ولی الغائب دعوی غیر صحیحه، ایشان قبول ندارند. لان ولایته علی الغائب انما هی من جهة الحسبه، از باب حسبه یا به اصطلاح حسبه یا حُسبه، به اصطلاح به عنوان خود ایشان در تعبیر دیگرشان به عنوان به اصطلاح یک تعبیر دیگری هم دارند، امور حسبه را یک چیز دیگری، چرا حُسبه هم تعبیر می‌کنند خود ایشان. یعنی اصطلاح حسبه در اصطلاح آقایان اموری هستند که باید در جامعه پیاده بشود و شارع روایتی نیامده که مثلاً کسی را قرار داده، از آن طرف هم قطعاً باید انجام بگیرد، قدر متیقنش می‌شود فقیه. یعنی به عبارت

دیگر یک نوع ما همیشه عرض کردیم ایشان در حقیقت یک نوع حکم ولایی را بردند روی حکم عقل عملی. به جای اینکه بگویند تعبد شرعی باشد. یک حکم عقل عملی گرفتند. به این معنا که باید در جامعه اختلاف نباشد، باید اختلاف برداشته بشود. خب قدر متیقنش مثلاً فقیه است، به فقیه مراجعه کنند. یا وظیفه دارند حکم اسلامی پیاده بشود. نه وظیفه به رجوع به فقها. آقای خویی قبول ندارند که وظیفه شیعه رجوع به فقهاست برای رفع اختلاف. رفع اختلاف را عقلی می دانند. یعنی اینکه در جامعه باید اختلاف نباشد، در جامعه اموال، فرض کنید مدرسه ای دارد خراب می شود، یک جایی دارد خراب می شود، متولی هم ندارد. اینها را اصطلاحاً حسب آقاي خویی از این، ولایت فقیه از باب حسب، یعنی بعبارة اخرى یک نقصی در جامعه پیدا بشود، یا اصطلاح بنده یک حفره ای پیدا بشود، این حفره باید پر بشود. قدر متیقنش فقیه است. از این جهت، نه عنوان اینکه شارع قرار داده است. ایشان حد ولایت را در حد این محدود خیلی محدود و ادعا شده که شاید مثلاً نظر مرحوم شیخ انصاری هم همین باشد.

علی ای حال لان ولایته، اما اگر کسی قائل به ولایت فقیه باشد، به جعل است، به منصب است. حسب نیست. امور حسبه یک اصطلاحی است یا محتسبا یا در همان زبان فارسی محتسب، محتسب از همین امور حسبه است دیگر. محتسب مستی به ره دید و به قول آن آقا، به قول آن یکی گریبانش گرفت، این اشاره به این است.

اصل حسب از زمان به اصطلاح خودشان در فقه از زمان عمر شروع شده است. ادعایشان این است اصل حسب. به این معنا که خود عمر شخصاً در بازار می رفت، از نزدیک هم نظارت می کرد. به مجرد اینکه قوانین و آیین نامه درست بکند، اکتفا نمی کرد. می رفت در بازار می دید که این دارد تخلف می کند، این غل می کند، این غش می کند، چون خود پیغمبر (ص) هم نقل کردند. البته زمان پیغمبر (ص) خب چون بحث نبوت است، دیگر این تعبیر حسب را به کار نبردند. حتی پیغمبر (ص) یک کسی خرما داشت، خرماي خویی بود، حضرت دست زدند فرمودند زیرش همین طور است، گفت نه، دیدند آن طور نبود، فرمودند لیس منا من غشنا، این عبارت را در بحث غش و تدلیس ما توضیحاتش را دادیم.

عرض کنم که کلمه لیس منا خیلی تعبیر زیادی است از پیغمبر (ص). لیس منا من غشنا.

عمر هم این کار را کرد. امیر المومنین (ع) هم همین طور است. امیر المومنین (ع) که اصلاً معروف است در بازار کوفه تازیانه شان را دستشان می گرفتند که دارد آن قصه دخترک آمد خرما خرید، بعد برگشت و فلان قبول نمی کرد، حضرت رفتند، قصابها رفتند در بازار قصابها، حتی در یک جایی خیلی عجیب است یک مورد دارد که آن شخص می گوید که یک شخصی آمد این طور و بعد من پرسیدم

کیست این، گفتند این علی بن ابیطالب (ع) است. معلوم می شود خود بقال و قصاب هم حضرت را نمی شناخته است. غرض این را اصطلاحاً بعدها اسمش را حسب گذاشتند. شبیه این چیزهایی که امروزه هست، گشت های امر به معروف، یک چیزی شبیه به این، یعنی اجرای عملی. یک چیزی ما بین نصف نصف، یعنی نه فقط آیین نامه صرف باشد. اجرا، در مقام اجرا. این بعدها تدریجاً من چون توضیح دادم، حالا امروزه اصطلاحاً NGO می گویند. سازمان های به اصطلاح نهادهای غیر مردمی

س: معنای لغوی اش هم

ج: حسباً الى الله یعنی تقرب الى الله

این بعدها اصلاً جزو چیز شد، تدریجاً یک مرکزی را در حکومت تشکیل داد. دیوان حسب، و کان ولی دیوان حسب. این دیوان حسب تدریجاً مثل همین فرض کنید گشت مثلاً امر به معروف، این تدریجاً شبیه اصطلاح امروز، NGO یعنی شبیه نهادهای غیر مردمی خودش شد، مثل نقابة الاشراف. نقابة الاشراف هم همین بود. گروهی بودند که ناظر بودند چه کسانی سید هستند، سید نیستند، سیدهای اینجا، این سادات را می شناختند. این نقابة الاشراف کارش این بود.

این هم تدریجاً یک نهاد نیمه حکومتی شد. هم زیر نظر حکومت بود، هم مردمی بود. حسب هم زیر نظر حکومت بود، اما وزارت نبود.

یک چیز بین بینی بود. یک سازمانی بود به اصطلاح امروزی ها، حالا تعبیر به نهاد یا سازمان می کنند، موسسه به قول آقا. ۳۴:۳۴

اینها به عنوان یک سازمان، یا دیوان، دیوان حسب. بعد حتی کتاب هم نوشتند. کتاب هم دارد معالم القربه فی احکام الحسبه. اصلاً چاپ شده است. خیلی هم کتاب لطیفی است این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است. بسیار کتاب، کتابهای دیگر هم دارد حسب چند تا کتاب دارد.

آن وقت در این دیوان آمدند این را نظم دادند. مثلاً احتساب بر کله پزها، دکان های کله پزی باید این طور باشد، ساختمانش این طور باشد، چه توش باشد، یکی یکی تمام در این معالم القربه، تمام این شغلها، اصناف، بقالها اینجور، حتی وعاظ، واعظی که منبر می رود این دارد در معالم القربه، واعظی که منبر می رود، باید این مطالب را بگوید، اینجوری صحبت بکند. تمام اینها را آمدند یک شکل و نسق موحدی دادند. همگون کردند به اصطلاح. یک شکلی به آن دادند. و چیز لطیفی است یعنی در دنیای اسلام یواش یواش این اصلاً به شکل یک موسسه و نهاد و نظام درآمد.

البته مراد آقای خویی از حسیه در اینجا این معنایی نیست که من الان عرض کردم؛ چون ایشان ولایتی قائل نیستند. آن در ظل ولایت درست می‌شد، آن حسیه‌ای که من عرض کردم. ایشان مرادشان همان معنای به اصطلاح برداشتن مشکلات از جامعه لکن از زاویه فردی است. این حسیه ایشان زاویه‌اش فردی است.

س: قربة الی الله

ج: قربة الی الله

مثلا مسجدی دارد خراب می‌شود، متولی ندارد، خب باید مردم جمع بشوند مسجد را آباد کنند. قدر متیقن فقیه هست، فقیه بلند بشود این کار را انجام دهد. این ولی الغائبی که ایشان معتقد است نه به ولایت فقیه، خب طبیعتا این مطلب در ذهن ایشان تأثیرگذار است.

من مخصوصا خواندم که معلوم باشد که وقتی صحبت می‌کند ایشان مرادش این است. لان ولایتیه علی الغائب انما هی من جهة الحسیه فلا بد من الاختصار فیها علی المورد المتیقن؛ این حسیه‌ای که در کلام ایشان آمده غیر از حسیه اصطلاحی در دنیای اسلام است. با همدیگر خلط نشود. آن یک نهاد است، یک موسسه است، یک تشکیلاتی است که زیرمجموعه دولت است اصلا، زیرمجموعه حاکم است، زیرمجموعه خلافت است، زیر مجموعه خلیفه است. آن معین می‌شود حساب و کتاب دارد. این مراد ایشان نه، در حقیقت همان است لکن حالت فردی دارد. یک مسجدی دارد خراب می‌شود برود به عهده بگیرد سرپا نگهش دارد. مدرسه‌ای دارد خراب می‌شود، مجنونی هست، پدر ندارد، برود از مجنون مواظبت بکند، بچه‌ای هست یتیم هست پدر ندارد برود به عهده بگیرد. البته در بچه هم سابقا تا یک حدی قبول داشتند بعد آن هم کمی مشکل شد.

فلا بد من الاختصار فیها علی المورد المتیقن و فهو اذا لم یکن له ولی الاخر غیر الحاکم؛ اما این تعبیر ایشان این طوری است. آن تعبیری را که من بردم، ان شاء الله دقیق‌تر است.

آن تعبیر این است که مسئله تصدق در مجهول المالک ذاتا حکومتی نیست. مثل لقطه. چطور لقطه ذاتا حکومتی نیست. اصلا این حکم ذاتا حکومتی نیست. حکم فردی است.

س: چطور یک چنین حکمی را... به لقطه سرایت دارد می‌دهد

ج: خب چون امر، یعنی روایت اهل بیت (ع) می گوید تصدق قليلا قليلا، این فردی است. پس ما اصلا کلا این مسئله را فردی بگیریم. این مسئله حکومتی نیست. دقت فرمودید؟ ایشان از این راه، و هو اذا لم یکن له ولی اخر غیر الحاکم و قد عرفت ان، ببینید روایات المتقدمه قد اثبت ولاية المجهول المالك لمن وضع یده علیه؛ روشن شد؟

فلا تصل النوبة الى غيره، تفکر یعنی آن وقتی تفکرش کاملا روشن شد، آن نقاط اشکال هم خواهی نخواهی روشن خواهد شد. لذا فرمود کما لا تثبت للحاکم ولاية على الیتیم مع وجود الجدل له، حالا حتی بلا وجود جد هم گاهی اشکال شده است.

لا يقال بله، يجب دفع مجهول المالك الى الحاکم من حيث ان مصرفه الفقراء و المساکين من الواضح ان الحاکم ولیهم او من حيث انه اعرف بموارده ممن وضع یده علیه؛ از این دو نکته، این هم گفته شده هر دو نکته.

فانه يقال اما الاحتمال الاول فلا دليل علیه؛ که حاکم در اینجا ولی فقر است این روشن نیست.

عرض کردم ایشان می یقال و اینها این نکته فنی اش همان است. نکته فنی اش این است که آیا اینجا مطلب اجتماعی است و حکومتی است یا مطلب فردی است؟ این راه هایی که ایشان فرمودند دیگر ما خواندیم برای اینکه روشن بشود.

و اما الاحتمال بقیه عبارت را نخواندیم دیگر خودتان مراجعه کنید.

و اما الاحتمال الثانی، فان كان المراد ان الحاکم اعرف بمصرف مجهول المالك من حيث الشبهة الحكمية فهو مسلم، لان ذلك...، الا ان ذلك لا يدل على وجوب دفعه اليه؛ اگر مسئله حکم است، خب از حاکم حکمش را سوال می کند و عمل می کند.

و ان كان المراد كونه اعرف من حيث شبهة الموضوعية فهو ممنوع؛ راست است خب، معلوم نیست که همیشه حاکم فقرا را بهتر بشناسد.

اذ قد يكون الواجد اعرف به لكثرة معاشرته للفقراء و اطلاعه على احوالهم؛ خوب دقت بکنید نکته این نیست که او اعرف است. نکته این است که اگر شما ولایت قائل شدید و این مجهول المالك را حکومتی گرفتید اصلا ممکن است حاکم در غیر فقرا به کار ببرد. ذهن آقای خویی رفته روی فقرا تصدق. چون کسی که می گوید که بر می گردد به حاکم الزام ندارد که به فقرا بدهد. ممکن است یک جا می خواهد جاده بسازد از همین پول های مجهول المالك جاده می سازد. اگر یعنی کسی که مدعی است به حاکم برگشته بشود، خوب دقت بکنید. نه به حاکم به عنوان اینکه فقط به فقیر صدقه بدهد. به حاکم به عنوان حاکم.

و لذا عرض کردیم مثلاً الان در همان، نه اینکه فعل آنها حجت است اشتباه نشود. ببینید وقتی گذاشتند این شترها را در نقیع، شترها زیاد شد، عثمان برداشت فروخت و گذاشت در خزانه، اگر صحبت حاکم هست، مجهول المالک برگردد به حاکم، مراد این نیست که حتماً صدقه بدهد یا حاکم نیابتاً عن الواجد صدقه بدهد. نه، حاکم در شؤون حکومتی صرف بکند. مسئله، مسئله حکومتی است. ممکن است جاده بکشد، ممکن است برق ضعیف است چند تا ژنراتور برق، ممکن است. اموال مجهول المالک گمشده‌ها را جمع بکنند چراغ برای حرم بخرند مثلاً من باب مثال. ممکن هم هست صدقه بدهد. ممکن است به موارد دیگر مدرسه بسازد. این نکته را هم خوب دقت بکنید. این که واجد مع اعرف است فقط بحث اعرفیت نیست.

و كما لا يجب دفع مجهول المالک الى الحاكم كذلك لا يجب، این خب واضح است.

بله الاولى اختيار احد الامرین، یا صدقه یا حاکم، لوجود الغائب بوجوبه.

لکن لابد و ان يكون دفع الى الحاكم بعنوان انه يوصله الى موارد؛ نه به عنوان ولایت. ایشان ولایت را می‌خواهد قبول نکند به هیچ وجه. به عنوان نیابت از طرف واجد، ولایت مال اوست.

و الا ضمنهم الواجد كما عرفت؛ این فرق بین این که ولایت باشد یا نیابتاً.

و قد يتوهم وجود الفرق بين الحق الكلى، عرض کردم این توهم که بین ذمه و عین باشد، نکته‌اش هم خیلی هم عجیب است از ایشان. بعد فرمودند ولیکنه توهم فاسد لان المقتضى الاطلاقات المتقدمه عدم الفرق؛ خیلی از ایشان تعجب است. فرقی همان روایتی است که صریح است. می‌گوید اطلبه. اینکه ایشان می‌گوید فرق، فرقی از روایت است. و این فرق را عرض کردم در کلمات استادشان مرحوم آقای ایروانی آمده، اما اینکه ایشان اختیار کرده باشد، سید هم دارد، سید یزدی هم این فرق را دارد. لکن فرق نکته دارد، نکته‌اش وجود روایت است. نه اینکه فرق مجرد توهم و فاسد باشد.

این خلاصه کلام ایشان تا بعد انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین